**انتخابات**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | انتخابات |
| **عنوان اصلی:** |  |
| **تألیف:**  |  |
| **ترجمه:** |  |
| **موضوع:** | اسلام و علوم و عقاید جدید، تجدید حیات فکری |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری |
| **منبع:**  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[پيشگفتار 2](#_Toc371444248)

[شيوه‌ی انتخاب زعامت در اسلام 4](#_Toc371444249)

[حرص و تلاش در راه رسيدن به قدرت 4](#_Toc371444250)

[اكثريت محورى 7](#_Toc371444251)

[محدوده‌ی شورا 10](#_Toc371444252)

[اعتبار كميت نه كيفيت و حكومت اكثريت جاهل 12](#_Toc371444253)

[حكم زمامدارى و عضويت زن در شورى 14](#_Toc371444254)

[ايتلاف‌هاى ناميمون 23](#_Toc371444255)

[چند حزبى 26](#_Toc371444256)

[وعده‌هاى خيالى دروغين 29](#_Toc371444257)

[مبارزه‌ی طبقاتى 29](#_Toc371444258)

[انتخابات از لحاظ اخلاقى 30](#_Toc371444259)

[هزينه‌ی زياد حكومت و ملت 30](#_Toc371444260)

[ايرادها در مورد مشروعيت انتخابات 30](#_Toc371444261)

[آيا رأى دهى شهادت است؟ 30](#_Toc371444262)

بسم الله الرحمن الرحیم

پيشگفتار

مطالعه‌ی تاريخ استعمار -بخصوص در سه قرن اخير- نشان مى‌دهد كه قوت‌هاى اشغالگر علاوه بر تجاوز‌هاى بى‌رحمانه‌ی نظامى خود، تهاجم فرهنگى و جنگ فکرى را به عنوان يکى از ابزار براى اشغال کشورها و ادامه‌ی اسنتعمار بكار برده‌اند.

شاهد زنده‌ی اين واقعيت استعمار كشور پاکستان و هند توسط انگليس، کشور‌هاى آسياى ميانه توسط روسيه و كشور‌های افريقائى توسط فرانسه است كه اين كشورها هنوز دهها سال بعد از خروج نيروهاى اشغالگر از آثار فرهنگ منحط آنها رنج مى‌برند، بلکه فرهنگ آنها را بخشى از امور زندگى خود پذيرفتند.

امروز نيز شاهد اين حقيقت هستيم كه استكبار جهانى براى اشغال كشورها و ملت‌هاى فقير، و سركوبى مقاومت‌هاى مشروع علاوه بر اينكه:

از جنگ‌هاى خونين و ظالمانه، جنگ ابزار‌ها و تكنالوژى مدرن و سياست‌هاى شيطانى استفاده مي‌كند، تبليغات وسيع و گسترده‌اى را با استفاده از وسايل پيشرفته و شيوه‌هاى مختلف.

- رسانه‌ها، مؤسسات تعليمى و تحصيلى، تدوير سيمنارها، پرورش گاه‌ها و ....- براى اهداف استعمارى خود براه انداخته، در نشر و پخش فرهنگ مبتذل و وحشيانه‌ی خود مي‌پردازد.

يكى از بدترين آثار فرهنگ استعمارى، و جنگ فكرى، و پيامدهاى آن اينستكه: جمعى از مسلمانان -آگاهانه يا ناآگاهانه- در شيوه‌ی حكومت و حكومت دارى تحت تأثير اين فرهنگ جاهلى رفته‌اند، نه تنها افراد مزدور -كه هميشه بلندگوى بادران خود مي‌باشند-، و نه افراد عادى فقط، بلكه برخى از دانشمندان اسلامى نيز «انتخابات طاغوتى دموكراسى» را راه سالم و درست وصول به زعامت، و يا يكى از راه‌هاى مشروعيت حكومت و حكومت دارى در اسلام مى‌پندارند.

در اين تحقيق و بررسى به گوشه‌اى از نارسايى‌ها و كاستى‌ها و تضاد «انتخابات» با نصوص صريح شرعى در روشنائى آيات و احاديث صحيح نبوى مى‌پردازم، تا واضح گردد كه انتخابات شيوه‌ی جاهلى، و طرز حكومت دموكراسى است كه نه با روح اسلام سازگار مي‌باشد، و نه با اصول و مقررات آن، و هيچ تناسبى به سياست شرعى، و شيوه‌ی حكومت و تعيين زعامت در اسلام ندارد، و دامان والاى اسلام از آلودگى‌هاى اين جاهليت پاك و مبرا است.

شيوه‌ی انتخاب زعامت در اسلام

از نظر اسلام فردى از طرف زمامدار قبلى مسلمانان يا اهل رأى براى تصدى زعامت مسلمانان كانديد مي‌شود، اهل شورا -درصورت تعدد كانديدها- يكى را انتخاب مي‌كنند، و اگر كانديد يك نفر باشد، موافقت خود را با كانديداتوری شخص مذكور اعلان نموده بيعت مي‌كنند.

و اما تعيين ساير مناصب به استثناى مقام خلافت -يا امامت و يا زعامت عام- از طرف زمامدار عمومى مسلمانان با درنظر داشت مصلحت عامه‌ی جامعه‌ی اسلامى و به مشوره‌ی اهل شورى صورت مي‌گيرد.

حرص و تلاش در راه رسيدن به قدرت

اسلام طلب امارت (منصب) حرص و تلاش در راه آن را به هر عنوانى كه باشد، حرام و ممنوع قرار داده است، زيرا بيشتر-بلكه همه‌ی- كسانيكه خواستار قدرت‌اند، و بخاطر بدست آوردن آن تلاش مي‌ورزند، افراد جاه طلب بوده، و رسيدن به حكومت و منصب را بخاطر استعلا و برترى بالاى ديگران مي‌خواهند كه نتيجه‌ی حتمى بقدرت رسيدن اين گونه اشخاص فساد و انحطاط جامعه مى‌باشد.

پيامبر: طلب منصب و مقام، و حرص ورزيدن بر آن را حرام قرار داده، و از گماشتن افراديكه طالب قدرت بودند، ابا ورزيده است:

1- «عَنِ الْحَسَنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: لاَ تَسْأَلِ الإِمَارَةَ فَإِنَّكَ إِنْ أُعْطِيتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وُكِلْتَ إِلَيْهَا وَإِنْ أُعْطِيتَهَا عَنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا». [متفق عليه].

«پيامبر براى عبدالرحمن بن سمره گفت: اى عبدالرحمن بن سمره! امارت و حكومت را درخواست مكن، چون از روى درخواست و علاقمندى به تو داده شود، مسؤوليت انجام آن به عهده‌ی تو سپرده مي‌شود، و خداوند در اين كار با تو كمكى نخواهد كرد، اگر بدون درخواست تو، برايت داده مي‌شود، در انجام آن كمك و ياري خداوند با تو مى‌باشد».

2- «عَنْ أَبِى مُوسَى قَالَ دَخَلْتُ عَلَى النَّبِىِّ أَنَا وَرَجُلاَنِ مِنْ بَنِى عَمِّى فَقَالَ أَحَدُ الرَّجُلَيْنِ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمِّرْنَا عَلَى بَعْضِ مَا وَلاَّكَ اللَّهُ. وَقَالَ الآخَرُ مِثْلَ ذَلِكَ فَقَالَ: إِنَّا وَاللَّهِ لاَ نُوَلِّى عَلَى هَذَا الْعَمَلِ أَحَدًا سَأَلَهُ وَلاَ أَحَدًا حَرَصَ عَلَيْهِ». [رواه مسلم].

«ابو موسى اشعرى گفت: من با دوتن از پسران کاکايم نزد پيامبر رفتيم، پس يکى از آنها گفت: اى رسول خدا، مرا بر برخى از كارهائيكه خداوند به تو سپرده است، مقرر كن. و ديگرى نيز مانند وى سخن گفت.

پيامبر فرمود: سوگند به خداوند، شخصيكه خواستار اين كار(منصب و مقام) بوده باشد، و يا برآ ن حريص باشد نمى‌گمارم».

3- «عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِىِّ قَالَ: إِنَّكُمْ سَتَحْرِصُونَ عَلَى الإِمَارَةِ ، وَسَتَكُونُ نَدَامَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَنِعْمَ الْمُرْضِعَةُ وَبِئْسَتِ الْفَاطِمَةُ». [رواه البخارى].

«پيامبر فرمود: شما برای بدست آوردن امارت (مقام و منصب) حرص خواهيد نمود، درحاليكه امارت موجب ندامت و پشيمانى در آخرت خواهد بود.

پس اين مقام و منصب خوب شير دهنده (در دنيا) و بد جدا كننده از شير ( در حالت بعد از مرگ) مى‌باشد».

از احاديث فوق مسايل زير استفاده مي‌شود:

1- اين دلايل و امثال آن طلب امارت وخواستار زعامت را با كمال صراحت حرام و تأكيد مي‌كند.

جمله‌ی: «لاَ تَسْأَلِ الإِمَارَةَ» در حديث عبدالرحمن بن سمره نهى صريح پيامبر دليل بر حرمت قطعى اين عمل است بخصوص اينكه: پيامبر علت اين نهى را عدم موفقيت چنين اشخاص دركار قرار داده فرمود كه: توفيق الهى نصيب اشخاص طالب قدرت نبوده، و از يارى و معونت پروردگار محروم مي‌گردد.

2- علاوه بر ارشادات نبوى، عمل مبارك پيامبر نيز نشان مي‌دهد كه طلب قدرت و منصب كار شايسته‌اى در اسلام نيست، و پيامبر طالبان قدرت را محروم ساخته فرمود: «وَاللَّهِ لاَ نُوَلِّي عَلَى هَذَا الْعَمَلِ أَحَدًا سَأَلَهُ...».

3- براى امت اسلامى با تأسى از پيامبر لازم است كه با افراد قدرت خواه، افراديكه مي‌خواهند با حرص و تلاش به قدرت برسند، هيچ همكارى نكرده، و آنها را از رسيدن بقدرت محروم گردانند. ﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ﴾ [الأحزاب: 21].

4- طبق فرموده‌ی پيامبر -پيامبريكه از وحى سخن مي‌گويد، نه از هوا وهوس- شخص طالب امارت و زعامت ناموفق و ناكام است، گرچند زمام دار گردد، زيرا يارى وتوفيق الهى شامل حال او نمى‌باشد، چون او به اساس طلب، حرص وتلاش حود به اين مقام رسيده است، بنابرآن او از كمك غيبى، و مدد الهى محروم مي‌باشد.

به اسلامگرايانى كه مي‌خواهند از طريق انتخابات زعامت و قدرت را بدست بياورند، گفته مي‌شود: اگر هدف شما اسلام، حكومت اسلامى، و اجراى احكام اسلامى است، هيچ‌گاه به اين شيوه به هدف نخواهيد رسيد، زيرا به شهادت پيامبر لطف و يارى خداوند با شما نيست، و اين شيوه‌ی رسيدن بقدرت را پيامبر شيوه‌ی غير مشروع خوانده است: « لا تسأل الإمارة».

و همچنان اوضاع و واقعيت‌هاى حركت‌هاى اسلامى كه به انتخابات رو آوردند، نيز شاهد و بيانگراين پيش‌بينى پيامبر گرامى اسلام است.

و در مواردى هم به قدرت رسيدند، ولى موفق به اجراى قانون اسلامى نه شدند، بلکه چون ديگران منحرف گشتند.

5- از روايت‌هاى متعددى كه در اين مورد نقل و ثابت شده، دانسته مي‌شود كه علت ممنوع بودن قدرت خواهى تنها ضعف شخصيت شخص قدرت خواه نيست.

در بعضى موارد (مانند حديث ابو ذر) پيامبر عليه الصلاة والسلام ضعف شخصيت را علت اين نهى قرار داده، و در موارد ديگر، به علت‌هاى مختلفى اشاره رفته است. از جمله: خواستار قدرت دليل حرص و جاه طلبى بودن، و به اساس آن محروميت از توفيق و كمك‌هاى غيبى خداوند، و طبق حديث ابى هريره خواستار مقام و منصب صرفنظر از عوامل و انگيزه‌هاى آن عمل نا مشروع، و موجب حسرت و ندامت در آخرت قلمداد شده است.

رسيدن بقدرت از طريق انتخابات نه تنها خواستار امارت است، بلكه بالاتر از آن حرص در راه رسيدن به آن است، اگر اين خواستار قدرت نباشد، اين همه تلاش‌ها، كمپاين‌ها، وعده‌هاى دروغين و ايتلاف‌هاى نامقدس حتى با گروه و احزاب الحادى و لائيك و سياست‌هاى متضاد و موقف‌گيرى‌ها متناقض براى چيست؟

انتخابات اعم از انتخابات پارلمانى و رياستى -چه درت عيين نمايندگان ولايتى و چه نمايندگان شوره‌هاى عالى- عبارت است از:

مردم از هر گروه و هر قشر بر پاى صندوق‌هاى رأى رفته به تأييد نماينده‌ی دلخواه خود رأى مي‌دهند، و سرنوشت ملت خوييش را (بزعم خود) براى سال‌هاى معين بدست آنها مى‌سپارند، و در نتيجه كسيكه رأى اكثريت را كسب كرده باشد به عنوان رئيس دولت، و يا نماينده‌ی مردم در ولايت و يا در شوراى عالى منتخب مى‌گردد.

اكثريت محورى

معيار در اين انتخابات رأى اكثريت است، اكثريتى كه از افراد با ايمان، با تقوى و آگاه تشكيل نيافته بلكه طبق تعبير افلاطون و ارسطو از اكثريت جاهل و حكمرانى جهالت به اساس اكثريت محورى به وجود آمده، و نماينده‌ی مردم بر اين اساس منتخب مى‌گردد.

حالاً بينيم كه اسلام در مورد اين اكثريت چه نظر دارد؟ آيا فيصله‌ها و تعيين زعامت در اسلام بر اين اساس است؟

برخلاف اصل مسلم در نظام دموكراسى قرآن در آيات متعددى اين موضوع را با شدت رد كرده و براى اكثريت عددى هيچ اهميتى قايل نيست، و در حقيقت مقياس را اكثريت كيفى مي‌داند، بلكه اكثريت مردم از ديدگاه قرآن در گمراهى، شرك، نادانى، بى‌ايمانى، فسق و ناسپاستى هستند:

﴿وَإِن تُطِعۡ أَكۡثَرَ مَن فِي ٱلۡأَرۡضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ [الأنعام: 116].

«و اگر از بيشتر كسانى كه در اين سرزمين مى‌باشند پيروى كنى تو را از راه خدا گمراه مى‌كنند».

﴿وَمَا يُؤۡمِنُ أَكۡثَرُهُم بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشۡرِكُونَ ١٠٦﴾ [یوسف: 106].

«بيشترشان به خدا ايمان نمى‏آورند جز اينكه [با او چيزى را] شريك مى‌گيرند».

﴿وَمَا وَجَدۡنَا لِأَكۡثَرِهِم مِّنۡ عَهۡدٖ﴾ [الأعراف: 102].

«در بيشتر آنان عهدى [استوار] نيافتيم و بيشترشان را جدا نافرمان يافتيم».

﴿وَلَا تَجِدُ أَكۡثَرَهُمۡ شَٰكِرِينَ﴾ [الأعراف: 17].

«و بيشترشان را شكرگزار نخواهى يافت».

﴿وَمَآ أَكۡثَرُ ٱلنَّاسِ وَلَوۡ حَرَصۡتَ بِمُؤۡمِنِينَ ١٠٣﴾ [یوسف: 103].

«و بيشتر مردم هر چند آرزومند باشى ايمان آورنده نيستند».

﴿وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ يَجۡهَلُونَ﴾ [الأنعام: 111].

«ولى بيشترشان نادانى مى‌كنند».

﴿وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ [الأنعام: 37].

«ليكن بيشتر آنان نمى‌دانند».

﴿وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ [الروم: 6].

«ولى بيشتر مردم نمى‌دانند».

وهمچنان فيصله‌ها در شوراهای اسلامی به اساس اكثريت محورى نيست، چون هدف و مدار شوراى اسلامى رسيدن به حق و حقيقت است، لذا هر رأى سالم، سازنده و منطقى كه موافق با روح اسلام و ناظر به مصالح جامعه بوده باشد، مورد تأييد شوراى اسلامى قرار مي‌گيرد هر چند رأى اغلب اعضاى مجلس بر خلاف آن باشد.

مطالعه‌ی سيرت پيامبر و خلفاى راشدين و دقت در شوراهاى آنها نشان مي‌دهد كه پيامبر و ياران گرامى او با تأسى از اين اصل گاهى در برابر نظر مثبت و معقول يك تن از اعضاى مجلس تسليم مي‌شدند، و بر آن اعتماد مي‌نمودند.

اعتماد پيامبر به رأى حباب بن منذر در صحنه‌ی بدر، و به رأى سلمان فارسى در جنگ خندق، و همچنان اعتماد ابوبكر صديق به رأى عمر در گرد آورى قرآن در يك نسخه، و اعتماد وى به رأى عبد الرحمن بن عوف درباره‌ی استخلاف عمر و... از نمونه‌هاى بارز اين اصل اسلامى است.

يك نگاه در چهره‌ی جهان كنونى و حکومت‌هائيكه براساس اكثريت‌ها بنا شده و قوانين نادرست و آميخته با هوس‌هاى كه گاهى از طرف اكثريت‌ها به تصويب مى‌رسد نشان مي‌دهد كه اكثريت عددى دردى را دوا نكرده است، بسيارى از جنگ‌ها را اكثريت‌ها تصويب كرده‌اند و بسيارى از مفاسد را آنها خواسته‌اند.

استعمارها و استثمارها، جنگ‌ها و خونريزى‌ها، آزاد شناختن مشروبات الكلى، قمار، سقط جنين، فحشا و حتى پاره‌اى از اعمال شنيع كه ذكر آن شرم‌آور است از طرف اكثريت نمايندگان بسيارى از كشورهاى به اصطلاح پيشرفته كه منعكس كننده نظريه‌ی اكثريت توده‌ی مردم آنها است گواه بر اين حقيقت مى‌باشد.

ظلم و انحرافات از طريق تصويب اين مجالس شكل قانونى به خود مي‌گيرد. مثلاً هم‌جنس بازى در انگلستان -كه از بزر گ‌ترين علمبردار دموكراسى در جهان است- قانونى مي‌شود.

سقط جنين و مفاسد ديگر در بسيارى از كشورهاى غربى به حكم قانون مجاز مي‌گردد.

حد زنا در كشور اسلامى پاكستان به اساس خواستار اكثريت اعضاى پارلمان لغو اعلام مي‌گردد. و در كشور اسلامى مصر، زن همچون مرد از حق طلاق برخوردار مي‌شود.

و در ايران با اينكه زمام دولت بدست روحانيان است، حق ميراث زن با مرد به اكثريت آرا يكسان تصويب مي‌گردد.

و در شوراى افغانستان سن بلوغ پسر 18 و سن بلوغ دختر 17 سال برخلاف نصوص صحيح و صريح حديث به اکثريت آرا تصويب و شکل قانون را مى‌گيرد.

محدوده‌ی شورا

از ديدگاه اسلام تقنين(قانونگزارى) از آن خدا است، بلكه مسأله‌ی تقنين يكى از شؤون توحيد است كه جز خداوند واحد قهار هيچ كسى نه فرد و نه هيأت حق تشريع و قانونگزارى را ندارد.

و به رسميت شناختن هر نظام و قانونى غير قانون خدا جاهليت، شرك و گمراهى محسوب مي‌شود: ﴿أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَ﴾ [المائدة: 50]. «آيا جوياى حكم جاهليتى ناشى از هوا و هوس‌هاى مردم هستند؟».

﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ﴾ [المائدة: 44].

«و كسيكه بدانچه خدا نازل كرده حكم نكند، او و مثال اوكافرند».

با توجه به اين اصل اسلامى وظيفه و مسؤوليت مجلس شوراى اسلامى تشريع و قانونگزارى نيست، بلكه شورا در اسلام در مسايلى است كه حكم خاصى در مورد از سوى خداوند نازل نشده باشد.

اما در مسايليكه نص شرعى وجود دارد، پيروى بى‌قيد و شرط حكم شارع لازم و فرض است: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡ﴾ [الأحزاب: 36].

«هيچ مرد و زن مؤمن در برابرى كاريكه خداوند و پيامبرش داورى كرده باشد، اختيارى ازخود در آن ندارند».

كار اصلى مجلس شوراى اسلامى -كه بايد اكثريت مجلس را علما و فقهاى برجسته تشكيل دهند- طرز اجراى دستورات، و نحوه‌ی پياده كردن احكام و حل مشكلات و موضوعات پيچيده‌ی مورد نياز جامعه‌ی اسلامى در امور داخلى و ذات البينى و امور خارجى در چارچوب ضوابط و قواعد كلى اسلام، استخراج و استنباط احكام آن موضوعات از قواعد كلى، و تطبيق قواعد بر مصاديق آنست.

بنابراين شورا در اسلام در محدوده‌ی موضوعات و طرز اجراى قانون است، نه در قانونگزارى. در سيرت پيامبر وياران گراميش مى‌خوانيم كه آنها هيچ وقت در قانونگزارى مشورت نمي‌كردند، و تنها در طرز اجراى قانون نظر مسلمانان را مي‌خواستند، لذا هنگاميكه پيامبر پيشنهادى را طرح مي‌كرد، مسلمانان نخست سوال مي‌كردند كه آيا اين حكم الهى است كه قابل اظهار رأى نباشد، و يا مربوط به چگونگى تطبيق قوانين مي‌باشد، اگراز قبيل دوم مي‌بود، اظهار نظر مي‌كردند، و اگر از قبيل اول مي‌بود، تسليم مي‌شدند.

و در روايت بخارى در ارتباط شوراى خلفاى اسلامى چنين آمده است: «فَإِذَا وَضَحَ الْكِتَابُ أَوِ السُّنَّةُ لَمْ يَتَعَدَّوْهُ إِلَى غَيْرِهِ».

«در صورت بودن حكم قرآن و سنت از آن تجاوز نمى‌كردند».

مورد شوراى خلفاى راشدين در مسايلى بود كه نص شرعى نمي‌بود، مسايلى كه حكم آن از نصوص قرآن وحديث معلوم مى‌بود، هيچ‌گاه مورد شورا قرار نمي‌گرفت.

و اما پارلمان در نظام دموكراسى عبارات از «قوه‌ی مقننه» و «مجلس قانونگزارى» است كه از وظايف مهم آن تصويب، تعديل يا لغوقوانين و فرامين تقنينى به اساس اكثريت محورى است.

و به همين دليل در اين مجالس قوانين زشت و احمقانه‌اى مانند: مجاز بون همجنس‌گرائى، و به رسميت شناختن عقد ازدواج در ميان دو فرد مذكر، و مشروعيت جنگ در برابر كشور و ملتيكه از اوامر طاغوتى استكبار جهانى سرپيچى مي‌كنند و .. تصويب مي‌گردد.

اعتبار كميت نه كيفيت و حكومت اكثريت جاهل

در گذشته گفتيم که در انتخابات به سيستم دموكراسى معيار اكثريت كمى است، نه كيفى، بنابراين رأى يك دانشمند خبير و آگاه با رأى يك جاهل، و رأى يك عالم پرهيزگار با يک انسان منحرف و معتاد، و رأى يك مسلمان با كافر يكسان است. و تمام افراد كشور بصورت يكسان حق شركت در انتخابات اعم از رأى دهى و كانديداتورى را دارند، و بدينوسيله سرنوشت كشور و ملت به دست و آراى افراد جاهل طبق تعبير قرآن اكثريت گمراه سپرده مي‌شود.

ارسطو، پدر علم سياست، دموكراسى را به عنوان شكل فاسد و گمراه حكومت، نوعى از حكمرانى مردم جاهل، محكوم كرد.

افلاطون، معلم او، آن را حكمرانى جهالت ناميد.

ولكى (يكتن از دانشمندان) دموكراسى را اين گونه توصيف كرد: «حكومت فقيرترين، جاهل‌ترين، ناشايسته‌ترين كسانى كه لزوماً بسيار هم زياد هستند».

در دموكراسى رأيها را مى‌شمارند نه اينكه آنها را وزن كنند. اكثريت در مجلس‌ها، هيئت‌هاى داورى وكابينه‌ها طورى تصميمات را اتخاذ مى‌كنند كه ممكن است خردمندان در اقليت وانزوا قرار گيرند، و ابلهان كارها را پيش ببرند. وانگهى، نمايندگان منتخب مردم، حرفه‌اى، بى‌صلاحيت و بى‌تجربه‌اند. آنها مهارت مديريت و فراست عملى ندارند.

به عقيده عده‌اى نظام حكومت از طريق انتخابات شكل حكومتى است كه در آن به گوسفند حق انتخاب چوپان داده مي‌شود، اما گوسفندان همچنان گوسفند مى‌مانند.

اما اسلام اين حق را براى تمام افراد اعم از افراد دانشمند وجاهل افراد نيك وبد نمى‌دهد، ونه از ديدگاه منطق اسلام رأى عالم با جاهل يكسان نمى‌باشد:

﴿قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ [الزمر: 9].

«بگو آيا افراد دانشمند با افراد جاهل و نادان يكسانند؟».

از ديدگاه اسلام علما و دانشمندان و اهل بصيرتى كه آشنائى به امور دارند، حق تعيين سرنوشت كشور را دارند، نه افراد جاهل و جنايت بيشه. در اين مورد خداوند متعال مي‌فرمايد: ﴿وَإِذَا جَآءَهُمۡ أَمۡرٞ مِّنَ ٱلۡأَمۡنِ أَوِ ٱلۡخَوۡفِ أَذَاعُواْ بِهِۦۖ وَلَوۡ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَإِلَىٰٓ أُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنۡهُمۡ لَعَلِمَهُ ٱلَّذِينَ يَسۡتَنۢبِطُونَهُۥ مِنۡهُمۡ﴾ [النساء: 83].

«و هنگامى كه (خبرى يا) كارى كه موجب امن و ترس (از قبيل قوت و ضعف، و پيروزى و شكست و ..) به آنان مي‌رسد آن را سريعاً در بين مردم پخش و شايع مي‌كنند، اگر آنها چنين سخنان را به پيغمبرو فرماندهان خود واگذار مي‌كردند (و خبرها را تنها به مسئولان امر گزارش مي‌دادند) و تنها كسانى كه اهل حل و عقد هستند از آن خبر مي‌شدند، آنچه كه مى‌بايست و لازم بود از اين خبر استفاده و درك مي‌كردند (و اين امر به نفع مسلمانان تمام مي‌شد)».

اين آيه مؤمنان را ارشاد مي‌فرمايد تا در مسايل مهم به مسؤولين و سران عالم و كاردان مملكت مراجعه نمايند و مشورت و تصميم‌گيرى را حق علما و صاحب ‌نظران مى‌داند.

بنابراين علما و دانشمندان و اهل بصيرتى كه آشنائى به امور دارند به تصميم‌گيرى سزاوارترند.

حضور و شركت كفار و افراد جنايت‌پيشه در انتخابات و تعيين سرنوشت كشور، و مساوى قرار دادن آنها با افراد سالم و مؤمن و عضويت آنها در مجلس شورا نه تنها با روح اسلام بلكه با نصوص صريح قرآن منافات دارد، زيرا امانت‌‌دارى و خيرخواه بودن مشاور از شرايط اساسى آن است، و قرآن كافران را دشمن اسلام و دشمن خدا معرفى مي‌نمايد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ...﴾ [الـممتحنة: 1].

«اى مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خود را دوست نگيريد».

همان‌گونه كه آيه‌ی 119 سوره‌ی آل عمران گماشتن كفار را در كارهاى مهم از جمله مشاور وراز دار گرفتن آنها را حرام قرار داده‌است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ بِطَانَةٗ مِّن دُونِكُمۡ﴾ [آل‌عمران: 119].

«اى مؤمنان كافران و بيگانگان را محرم اسرار خود قرار ندهيد».

دقت و تأمل در مجالس شوراى پيامبر و خلفاى راشدين نيز نشان مي‌دهد كه هيچ‌گاه هيچ كافرى در مجالس شوراى آنها عضويت نداشته است.

بلكه اسلام قانونى به عنوان «عهد» و «ذمه» دارد كه تمام مصالح اقليت كفار در آن درنظر گرفته شده است.

حكم زمامدارى و عضويت زن در شورى

يكى از زشت‌ترين پيامبدهاى انتخابات به سيستم دموكراسى اينستكه: براى زن حق تساوى در انتخابات -رأى دهى و كانديداتورى- قايل است، و نتيجه‌ی اين حق تساوى: -مساوات رأى زن با مرد- زمينه‌ی اختلاط زنان با مردان بي‌گانه، ترك حجاب شرعى، انتخاب زن به عنوان وكيل و گاهى زعامت سياسى زن مى‌باشد كه هركدام آن از ديدگاه اسلام گناهى است كه ده‌ها گناهان بزرگ ديگر را در پى دارد.

اسلام آيين رباني، و قانون يزدان جهان برج هانيان است. خدواند متعال اين دين را به عنوان يک برنامه‌ی زندگى براى بشريت فرستاده، و در آن حقوق و نيازمندى همه‌ی افشار و طبقات مردم را درنظرگ رفته است، و براى هر طبقه و قشرى از مردم حقوقى متناسب با طبيعت و سرشت آن بطور عادلانه قايل شده است.

همچنان حقوقيکه اسلام براى زن قايل شده، امور ذیل در آن مدار اعتبار قرار گرفته است:

1- اسلام حقوقى را براى زن امضاء مي‌کند که سازگار با طبيعت فزيکى و متناسب با فطرت آن مي‌باشد.

2- اسلام نظام اجتمعاعى است، از ديدگاه اسلام بايد جامعه از تمام وسوسه‌هاى شهوت و عوامل هيجان انگيزحتى الامکان پاک و خالى باشد، تا نيروى فکرى و جسمانى انسان در محيط پاک و آرام رشد کرده، وظيفه و تکليف خود را به شکل درست انجام داده بتواند.

3- دامنه‌ی فعاليت زن جدا از گستره‌ی فعاليت مرد باشد و هريک از آنها کارهائى را انجام دهد که مطابق سرشت و نيروى جسمانى و عقلى‌شان باشد، سپس روابط‌شان طورى تنظيم گردد که در مقررات و محدوده‌ی دينى يار وياور هم باشند و هيچ‌يک از آنها حق نداشته باشد که از اين حدود تجاوز کرده و در امور ديگرى مداخله نمايد.

4- مقام مرد در خانواده و جامعه مقام رياست بوده و تمام اعضاى خانواده تابع رئيس خانه باشند. با اين مقدمه‌ی کوتاه به اصل موضوع برمي‌گرديم و مي‌گوئيم:

سپردن امور قضائى و سياسى براى زنان و گماشتن آنها در همچوکار نه با طبيعت آنها سازگاراست، ونه باانجام چنين وظايف امکان رعايت حجاب اسلامى است، و از نظر اسلام انجام کارهائيکه از لوازم آن اختلاط با مردان نا محرم، و يا بى‌حجابى بوده باشد، مجازنيست به دلايل زير:

1- ﴿ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ وَبِمَآ أَنفَقُواْ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ﴾ [النساء: 34].

«مردان سرپرست زنانند به دليل آنكه خدا برخى از ايشان را بر برخى برترى داده و [نيز] به دليل آنكه از اموالشان خرج مى‌كنند».

2- ﴿وَلِلرِّجَالِ عَلَيۡهِنَّ دَرَجَةٞ﴾ { [البقرة: 228]. «و مردان بر آنان (زنان) درجه برترى دارند».

از آيه‌ی سوره‌ی بقره بطور اجمال برترى مرد نسبت به زن، و از آيه‌ی سوره‌ی نساء قيواميت و رياست مرد بر زن با صراحت دانسته مى‌شود.

منظور از اين دو آيه برترى و سرپرستى مرد بر زن تنها در امور خانوادگى نيست -قسميکه برخى از کوته فکران مى‌پندارند- چرا که در لفظ آيه عنوان: «رجال» «نساء» و «قوامون» وارد شده که همه‌ی اين الفاظ عامه است، و از آن قواميت مردان بر مطلق زنان در عرصه‌هاى زندگى - اعم ازخانوادگى و سياسى- استفاده مى‌شود، لذا تمام علماى تفسير از عصر صحابه تا امروز بر عموميت آيه، و اينکه قواميت مرد بر زن در تمام شئون زندگى است، اجماع دارند.

علامه مودودى/ در مورد اينکه برخى مغرضين اين آيه را در امور خانوادگى حمل کرده‌اند، مى‌گويد:

«بى‌ترديد آيه‌ی کريمه دليل بر حرمت رياست و زمام دارى زنان بر مردان است، چر اکه در صورتيکه زن نتواند در يک فاميل قيم و سرپرست بوده باشد، پس چطور زمام امور يک جامعه‌ی بزرگى که متشکل از هزاران خانواده است، بر عهده‌ی زن ضعيف سپرد؟».

3- آيه‌ی: ﴿وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ﴾ [الأحزاب: 33].

«در خانه‌‏هايتان قرار گيريد و مانند روزگار جاهليت قديم زينت‌هاى خود را آشكار مكنيد».

در اين آيه دستور مى‌دهد که زنها بايد در خانه قرارگيرند و جز در موارد ضرورت که استثناى آن در ديگر نصوص آمده، ازخانه‌هاى‌شان بيرون نشوند.

«قَدْ أَذِنَ اللَّهُ لَكُنَّ أَنْ تَخْرُجْنَ لِحَوَائِجِكُنَّ» [متفق عليه].

«غرض ضرورت بيرون رفتن‌تان را خداوند مجاز قرار داده‌است».

گرچند در اين آيه‌ی کريمه خطاب به زنان پيامبر است، ولى حکم آن مخصوص به آنها نيست، چرا که در اين آيه و آيات قبل آن احکام و مسايلى را از قبيل: ﴿وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ﴾ [الأحزاب: 33]. مطرح کرده که هيچ يکى آن مخصوص به آنها نبوده، بلکه شامل همه‌ی زنان مسلمان مى‌باشد.

امام احمد بن حنبل حديثى را با سند حسن به الفاظ ذيل روايت کرده که از آن عموميت حکم اين آيه درباره‌ی تمام زنان مسلمان دانسته مى‌شود:

زنان انصار به حضور پيامبر آمده چنين گفتند: «نحن مقصورات مخدرات قواعد بيوت.......» «ما زنها حصار در خانه باحجاب و خانه‌نشين هستيم....».

اين حديث سكوتي با کمال صراحت اين حقيقت را بازگو مي‌کند که: زن -جز در موارد استثنا- بايد در خانه‌ها قرار گيرند.

موضوع استخدام زن در پست‌هاى سياسى وادارى نه ضرورت است که مسلمانان به آن نياز داشته باشند، ونه کدام دليلى به بيرون رفتن زن ازخانه بدين غرض وجود دارد که از اين حکم عام ﴿وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ مستثنى شود.

و از سوى ديگر موارد ضرورت توسط دانشمندان اسلامى، و فقهاى مجتهدين در پرتو اصول وضوابط کلى شريعت تعيين و تحديد مى‌گردد، نه بر اساس هوا و هوس هوا خواهان دموكراسى.

اين موضوع‌ها در حديث‌هاى صحيح نبوى، و روايات اسلامى با تعبيرات گوناگون و به صورت صريح و گسترده باز تاب يافته است، و به عنوان مثال -نه حصر- چند دليل از حديث‌هاى صحيح ارائه مى‌گردد:

1- حديث ابوبکره: «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَّوْا أَمْرَهُمُ امْرَأَةً».

«ملتيکه زمام کار خود را بدست زن سپرد، هرگز رستگار نخواهد شد».

اين حديث صحيح و متفق عليه که تمام امت اسلامی در صحت آن اتفاق داشته، و هيچ شک و ترديدى در صحت آن نيست.

و همچنان مفهوم حديث در مورد زمامدارى زن -چه در بخش سياسى و چه بخش ادارى و قضائى- واضح وروشن است، زيرا پيامبر اسلام امت خود را از پيامدهاى ناگوار زمام دارى زنان هشدار داده، با تعبيريکه شامل هر گروه، و ملت، در هر عصر و محيط مى‌باشد فرمود: «هر قوم و ملتى زمام امور خود را -چه خورد و چه بزرگ- به زنى حواله کند، هرگز فلاح و رستگارى نصيب آن قوم نخواهد بود».

واژه‌ی «أمر» در اين حديث اسم جنس است، و اضافت آن به ضمير «هم» که از صيغه‌هاى عموم محسوب مي‌شود، بر عموميت «أمر» اعم از امور کوچک و بزرگ، امور سياسى، اجتماعى، ادارى و قضائى - دلالت مي‌کند.

و هم چنان لفظ: «ولّوا» که ريشه‌ی اصلى آن ولايت است، از لحاظ معنوى، و هم از نظر شرعى منحصر بر زمامدارى امور سياسى و يا اداری نيست، بلکه شامل امور قضائى و غير آن نيز مى‌باشد، دقت کنيد به حديث صحيح زير: «مَنْ وُلِّىَ الْقَضَاءَ فَقَدْ ذُبِحَ بِغَيْرِ سِكِّينٍ».

«شخصيکه قاضى شد، در حقيقت بدون چاقو کشته شده است».

پس اين حديث طبق تصريح علماى اسلام و شارحين حديث و فقهای اسلام دليل صريح و صحيح بر حرمت زمام‌دارى زنان در امورسياسی، ادارى و قضائى، و انتخاب آنها به عنوان «وکيل»و نماينده‌ی مردم در پارلمان است([[1]](#footnote-1)).

2- در حديث صحيح که امام بخارى/ از طريق عبدالله بن عمرب نقل کرده چنين مى‌خوانيم: «أَلاَ كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ... وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ زَوْجِهَا وَوَلَدِهِ وَهِىَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُمْ».

«هر يک از شما سرپرست و در قبال زير دستان خود مسؤوليت دارد. .... زن سرپرست امور خانه و تربيه‌ی فرزندان خود بوده و در برابر آن مسؤوليت دارد».

اين حديث بيانگر مسؤوليت هريک، و ساحه‌ی کار آنست، پيامبر دايره‌ی مسؤوليت و زمام‌دارى زن را تعيين و تحديد نموده با لفظ نهايت صريح که احتمال هيچ‌گونه تأويل در آن نيست فرمود که: «ساحه‌ی کار و مسؤوليت او در امور خانه و تربيه‌ی فرزندان مى‌باشد».

آيا کارهاى سياسی، ادارى زن با اين حديث سازگاراست؟!.

3- امام ترمذى از طريق عبدالله بن مسعود نقل کرده که پيامبر فرمود: «الْمَرْأَةُ عَوْرَةٌ فَإِذَا خَرَجَتِ اسْتَشْرَفَهَا الشَّيْطَانُ».

«تمام اعضاى زن عورت است. هنگاميکه از خانه‌ی خود بيرون مى‌شود، شيطان به او چشم مى‌دوزد».

در اين حديث علاوه بر اينکه ساحه‌ی کار زن را محدود نموده، بيرون رفتن آنرا راه گسترش فحشا شمرده است.

پس در صورت گماردن زنان در پست‌هاى سياسی، ادارى و قضائى و برداشتن مرز بين زن و مرد اين حديث را چه توجيه بايد کرد؟!.

افزون بر گذشته آزادى جنسى و اختلاط زن با مرد بيگانه چه در ادارات و چه در مراکز تعليمى و تحصيلى نه تنها با حجاب اسلامى -که اسلام بخاطر حفظ و حمايت عفت و حشمت زن‌ها بر آنها فرض قرار داده‌است- منافات دارد، بلکه سرچشمه‌ی فساد و فحشا، و گاهى از آن عين فحشا تعبيرگرديده است. دلايل آتى را با اندک دقت بخوانيد:

﴿وَقُل لِّلۡمُؤۡمِنَٰتِ يَغۡضُضۡنَ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِنَّ وَيَحۡفَظۡنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبۡدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنۡهَا﴾ [النور: 31].

«بگو به زنان مؤمنه: چشمان خود را از نامحرمان فرو گيرند (و چشم‌چرانى نکنند) و عورت‌هاى خويش را مصون دارند، و زينت خويش را نمايان نسازند».

و آيه‌ی: ­﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَآءِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ يُدۡنِينَ عَلَيۡهِنَّ مِن جَلَٰبِيبِهِنَّ﴾ [الأحزاب: 59].

«اى بيامبر! به همسران و دخترانت و زنان مسلمان بگو كه: روسرى‌هاى خود را برخود فرو افگنند، اين كار براى اينكه شناخته شوند، و مورد اذيت قرار نگيرند، بهتر است، الله همواره آمرزنده و مهربان است».

امام مسلم از ابوهريره روايت نموده كه او از پيامبر چنين نقل مى‌كند:

«كُتِبَ عَلَى ابْنِ آدَمَ نَصِيبُهُ مِنَ الزِّنَا مُدْرِكٌ ذَلِكَ لاَ مَحَالَةَ، فَالْعَيْنَانِ زِنَاهُمَا النَّظَرُ، وَالأُذُنَانِ زِنَاهُمَا الاِسْتِمَاعُ، وَاللِّسَانُ زِنَاهُ الْكَلاَمُ ، وَالْيَدُ زِنَاهَا الْبَطْشُ، وَالرِّجْلُ زِنَاهَا الْخُطَى، وَالْقَلْبُ يَهْوَى وَيَتَمَنَّ ، وَيُصَدِّقُ ذَلِكَ الْفَرْجُ وَيُكَذِّبُهُ».

«در حق هر انسان بهره‌ی از زنا مقرر شده است، و اين بهره را به صورتى دريافت خواهد كرد:

زناى چشم نگاه به نامحرم است، و زناى گوش شنيدن سخن‌هاى تحريك‌آميز است، و زناى زبان گفتار سخن‌هاى شهوت‌آميز است، و زناى دست، دست دادن با نامحرم است، و زناى پا حركت بسوى كار حرام است. نفس خواهش و تقاضى مي‌كند، وشرمگاه آنرا يا تأييد و يا رد مي‌نمايد».

در سنن ترمذى، ابوداود و دارمى روايت از على بن ابى طالب آمده است كه پيامبر به او گفت: «لاَ تُتْبِعِ النَّظْرَةَ النَّظْرَةَ فَإِنَّ لَكَ الأُولَى وَلَيْسَتْ لَكَ الآخِرَةُ».

«نظر پيهم مكن، و تنها نظر نخست از تو معاف است، و نگاه دوم برايت مجاز نيست...».

در روايت ترمذى و ابوداود مي‌خوانيم كه پيامبر در مورد نظر بطور مطلق چنين ارشاد فرموده است: «كُلُّ عَيْنٍ زَانِيَةٌ». «هرنوع نگاه به بيگانه و نامحرم زنا محسوب مي‌شود».

طبق حديث على نخستين نگاه ( نگاه تصادفى و بدون قصد) مجاز است، و آن هم به علت غير اختيارى بودنش معاف است و اگر قصدا باشد نخستين نگاه هم معاف نيست.

و تكرار نظر حرام و دليل به شهوانى بودن آنست.

حديث ابوهريره و آخرين حديث نگاه به زنان نا محرم را مطلقا -چه با شهوت و يا غير آن- حرام، وزناى چشم تعبير نموده است.

با توجه به دلايل فوق، و احکام و آدابيکه در اين آيه‌ها و حديث‌ها غرض اصلاح اخلاقى و اجتماعى جامعه در نظر گرفته شده، با مجاز شمردن اشتغال زنان با مردان به شکل مختلط منافات ندارد؟

آيا حضور زنان در پست‌هاى سياسی و ساعت‌هاى طولانى براى انجام وظيفه، با رعايت حجاب شرعى فوق مى‌باشد؟

آيا ساحه‌ی کار آنها بصورت مختلط نيست؟ آيا نظر آنها به مردان و عکس آن تنها يکبار و آنهم نظرگذرا به صورت تصادفى مى‌باشد؟ «إن لك النظرة الأولى، وإن عليك النظرة الثانة».

مگر اين زنان با بيگانگان دست نمي‌دهند؟ و مرتکب زنای چشم نمي‌شوند؟! «الْيَدَانِ تَزْنِيَانِ وَزِنَاهُمَا الْبَطْش».

مگر آنها با مردان نامحرم -حتى با کافر- ملاقات خصوصى ندارند؟ گاهى وزير، والى و.... آنها را به ملاقات نمى‌پذيرند؟ و گاهى هم آنها مردان را به ملاقات خصوصى نمى‌پذيرند؟!.

آيا در اين ملاقات‌هاى خصوصى محرم‌شان نيز همراه مى‌باشد؟ هرگز نه!.

پس چنِن ملاقات‌های محرمانه را در پرتو حديث زير چه توجيه کرد؟

«لاَ يَخْلُوَنَّ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ إِلاَّ كَانَ ثَالِثَهُمَا الشَّيْطَانُ».

«هيچ مردى با زنى تنها نمى‌شوند، مگر سوم آنها شيطان است».

«إيَّاكُمْ وَالدُّخُولَ عَلَى النِّسَاءِ.......». «از ورود به زنان نامحرم خود دارى نماييد».

علاوه بر آنچه که گذشت، استخدام زن در ادارات و فرستادن آنها در مجالس شورى مفاسد بي‌شمار ديگری چون اختلاط آنها با مردان بيگانه، ترک حجاب شرعى، دست دادن به مردان نامحرم، ملاقات‌هاى محرمانه، نشر و پخش هزار‌ها قطعه عکس هنگام کمپاين انتخابات، خودنمائى و خود‌آرائى نه تنها در محضر چند مرد، بلکه در سطح رسانه‌ها، حضور يافتن به حضور مردان نامحرم با لباس زينت و عطر آگين و... را دربر دارد:

«إن امرأة إذا استعطرت فمرت على قوم ليجدوا ريحها فهي زانية».

«زنى عطر زده از نزد مردان مي‌گذرد، تا بوى خوش آن در مشام آنها برسد،آن زن زناكار محسوب مي‌گردد».

حکم فوق تنها درباره‌ی عبور زن از نزد مرد است، و درصورتيکه عطر زده در مجالس مرد‌ها حضور می‌يابد حکم آن شديد‌تر خواهد بود.

هواداران انتخابات، تمام اين مفاسد را ناديده گرفته، و با تحريف آيه‌هاى صريح، و حديث‌هاى صحيح نبوى با کمال وقاحت بر آن صيغه‌ی شرعى مى‌دهند.

اگر گماردن زنان در پست‌هاى سياسی و ادارى حق مسلم شرعى زنان مى‌بود، بايد در عصر نبوت، و يا عصر خلفاى راشدين اين حق برايشان داده مى‌شد، و حد اقل يک مصداقى به عنوان دليل مجاز بودن آن پيدا مي‌کرد.

در عصر نبوت و خلفاى راشدين چند زن مسلمان عضويت شورى را داشتند؟ و چند تن آنها به عنوان قاضى يا والى و... گماشته شدند؟([[2]](#footnote-2))

با کمال قاطعيت بايد گفت: هرگز ثابت نه شده که زنان زمان پيامبر و عصر خلفاى راشدين حتى در يک مورد زمامدارى امور مسلمانان را -نه در امورسياسی و ادارى، و نه قضائى و نه غير آن را- به عهده گرفته باشند، درحاليکه زنان آن عصر شاهد عينى نزول قرآن بوده دين را به صورت مستقيم از زبان پيامبر آموختند، فهم، دانش، تقوى و فقاهت آنها نسبت به زنان امروز -که حتى به الفباى زبان دين و قرآن آشنائى ندارند- بمراتب بالاتر بود.

پس اين سيرت عملى و واقعى پيامبر و ياران گرامى وى به ويژه خلفاى راشدين دليل ديگری بر حرمت اجراى وظيفه‌ی زنان به شکل مختلط با مردان است.

و روى اين حکمت و فلسفه زنان از شرکت در جهاد، نماز جمعه و جماعت معاف‌اند.

و از سوى ديگر انتخاب شخصى به عنوان زعيم سياسی و يا نماينده‌ی مردم، در حقيقت سپردن مسؤوليت بزرگى بر آنست، هر شخصى اهل آن نيست که اين مسؤوليت بر عهده‌ی آن گذاشته شود، عهده‌دار آن بايد داراى صفات ويژه‌اى مانند: علم، امانت دارى، صداقت، عدالت، درايت و....بوده باشد.

با توجه به اين شرايط زن نمى‌تواند زمامدار و يا نماينده‌ی مردم باشد، زيرا به شهادت پيامبر زنان از عقل و ديانت کامل برخوردار نمي‌باشند:

«مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلٍ وَدِينٍ». [روايت بخارى و مسلم].

«هيچ ناقص العقل و ناقص دين را نديدم که مانند شما عقل افراد دانا و هوشيار را بربايند».

سپس نقص عقل زنان را توضيح داده فرمود: «أَلَيْسَ شَهَادَةُ الْمَرْأَةِ مِثْلُ نِصْفِ شَهَادَةِ الرَّجُلِ؟».

«مگرشهادت يک زن مانند نصف شهادت يک مرد نيست؟».

در صورتيکه شهادت زن در معاملات عادى و ناچيز شهادت کامل محسوب نمى‌شود، و تحت تأثير احساسات و عواطف نمى‌توانند اين شهادت را به صورت کامل ادا نمايند، پس چگونه کارهاى مهم جامعه را بر عهده‌ی ناقص العقل و دين سپرد؟ و چگونه از عهده‌ی اين کار بدر آمده مى‌توانند؟!.

گفتار صادق امين کاملا بجا است: «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَّوْا أَمْرَهُمُ امْرَأَةً».

ايتلاف‌هاى ناميمون

نه تنها در افغانستان بلکه در تمام جهان اسلام شاهد اين حقيقت هستيم كه هواداران انتخابات بخاطر مبارزات انتخاباتى و برنده شدن در آن با گروها و احزاب الحادى و لائيك و احزاب مليت گراها كه سال‌ها به آنها درستيز بوده، و فتواهاى كفر و الحاد و گوناگون ديگر را در ضد آنها صادر مى‌كردند، بخاطر رسيدن بقدرت بدون در نظرداشت حكم شرعى آن ايتلاف نموده، آنها را دوست و برادر صميمى خود خوانده مي‌گويند: اين گروه‌ها از افكار انحرافى خود رجوع كرده‌اند، و يا اينكه ما بخاطر مصالح عظماى كشور ايتلاف نموديم.

در اين ايتلاف‌هاى نامقدس، و موقف‌گيرى‌هاى ضد و نقيض دو چيز قابل توجه است:

1- همواره اسلام گراهاى نام نهاد (هواداران انتخابات) احزاب و گروهى که شامل ايتلاف ناميمون آنها باشند، درباره‌ی آنها سخنانى از قبيل: اين‌ها توبه كرده‌اند، اينها از افكار انحرافى خود رجوع نموده‌اند، اين‌ها نسبت به گذشته‌هاى خود اظهار ندامت نموده اند، و اينها اينهاى ديگر را زمزمه مي‌كنند.

و هنگاميکه اين احزاب به هدف خود نايل نيامدند، و پايه‌هاى ايتلاف سست شد، دوباره اين تزكيه‌هاى غير مسؤولانه از زبان آنها شنيده نمى‌شود.

و هرگاه شكل ايتلاف تغيير نمود، و با گروه‌هاى ديگرى ايتلاف نمودند، به تزكيه‌ی گروه‌هاى مجدد پرداخته، و هم پيمانان قبلى‌شان را كه داخل ايتلاف كنونى‌شان نيستند، به همان فتواهاى قبلى از دايره‌ی اسلام بيرون مى‌كنند.

بدين طريق توبه را كه يك حكم شرعى است، و هم‌چنين فتواى: كفر، الحا د و فسق شخص و گروه را تابع هوا و هوس‌ها و منافع شخصى و حزبى خود قرار مي‌دهند.

2- ايتلاف بخاطر منافع:

مصلحت‌گرايان -هواداران انتخابات- هميشه دليل ايتلاف با احزاب لائيك را مصالح علياى كشور و گاهى مصالح اسلام عنوان مى‌كنند، در حاليكه تاريخ معاصر شاهد اين واقعت است كه مصالح اسلام و كشورها در بسيارى از موارد در بقاى حكومت برحال بوده، و ايتلاف احزاب باعث اخلال امن گرديده و تشنج را بار آورده است.

با دقت بگوييم: اين ايتلاف‌ها بخاطر مصلحت بوده، نه مصلحت اسلام، و نه مصلحت جامعه، بلكه مصلحت افراد و احزاب شامل ايتلاف.

و از نظر شرعى برررسى كنيم، آيا اسلام اجازه مي‌دهد كه موضوع «ولاء و براء» را كه از اساسات اسلام است، ناديده گرفته بخاطر مصالح خود با افراد و گروه‌هاى انحرافى ايتلاف نماييم، و با آنها پيمان دوستى ببنديم؟

قرآن كريم بطور مشخص همان دوستى‌ها و ايتلاف‌ها را كه غرض منافع مادى صورت مى‌گيرد، تهديد نموده مى‌فرمايد: ﴿قُلۡ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمۡ وَأَبۡنَآؤُكُمۡ وَإِخۡوَٰنُكُمۡ وَأَزۡوَٰجُكُمۡ وَعَشِيرَتُكُمۡ وَأَمۡوَٰلٌ ٱقۡتَرَفۡتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٞ تَخۡشَوۡنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرۡضَوۡنَهَآ أَحَبَّ إِلَيۡكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٖ فِي سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ٢٤﴾ [التوبة: 24].

«بگو اگر پدران و پسران و برادران و زنان و خاندان شما و اموالى كه گرد آورده‏ايد و تجارتى كه از كسادش بيمناكيد و خانه‌هايى را كه خوش مى‌داريد نزد شما از خدا و پيامبرش و جهاد در راه وى دوست داشتنى‌تر است، پس منتظر باشيد تا خدا فرمانش را [به اجرا در]آورد و خداوند گروه فاسقان را راهنمايی نمى‌كند».

در آيت‌هاى متعدد مى‌خوانيم كه دوستى افراد منحرف با ايمان منافات داشته، و هركه با آنها پيمان دوستى مى‌بندد، از جمله‌ی ايشان محسوب مى‌گردد:

­﴿لَّا تَجِدُ قَوۡمٗا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ يُوَآدُّونَ مَنۡ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوۡ كَانُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ أَوۡ أَبۡنَآءَهُمۡ أَوۡ إِخۡوَٰنَهُمۡ أَوۡ عَشِيرَتَهُمۡۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٖ مِّنۡهُۖ وَيُدۡخِلُهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ أُوْلَٰٓئِكَ حِزۡبُ ٱللَّهِۚ أَلَآ إِنَّ حِزۡبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٢٢﴾ [الـمجادلة: 22]. «قومى را نيابى كه به خدا و روز بازپسين ايمان داشته باشند [و] كسانى را كه با خدا و رسولش مخالفت كرده‌اند هر چند پدرانشان يا پسرانشان يا برادرانشان يا عشيره آنان باشند دوست بدارند، در دل اينهاست كه [خدا] ايمان را نوشته و آنها را با روحى از جانب خود تاييد كرده است».

خداوند متعال در اين آيه يك مقايسه‌اى را برقرار نموده كه يك جهت ايمان به خدا و قيامت قرار گرفته، و جهت ديگر دشمنى و مخالفت حکم خدا و رسول است، پس اين دو چيز متضاد با هم جمع نمى‌شوند، و هيچ کسى که به الله و روز جزا ايمان داشته باشد، با افراد و احزابيکه در برابر حکم خدا و پيامبرش جهت‌گيرى دارند، دوستى نخواهد نمود.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوۡلِيَآءَۘ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٥١﴾ [المائدة: 51].

«اى مؤمنان! يهود و نصارى را دوستان [خود] مگيريد [كه] بعضى از آنان دوستان بعضى ديگرند و هر كس از شما آنها را به دوستى گيرد از آنان خواهد بود».

چند حزبى

اسلام آيين وحدت و يكپارچگى است، رمز موفقيت و سعادت مسلمانان را در اتحاد و وحدت مى‌داند، و از هرگونه تفرقه و پراگندگى و روى هر انگيزه و به هر عنوان بوده باشد، بيزار است.

در احاديث فراوانى به لزوم و اهميت اين اتحاد و اخوت ايمانى با عبارات مختلفى اشاره شده است: «الْمُؤْمِنَ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا».

«افراد با ايمان نسبت به يكديگر همانند اجزاى يك ساختمان‌اند كه هر جزئى از آن جز ديگر را محكم نگاه مى‌دارد».

«الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ ، لا يَظْلِمُهُ وَلا يَخْذُلُهُ...».

«مسلمان برادر مسلمان است، به او ستم نمى‌كند، و او را خوار و تنها نمى‌گذارد».

و نيز مى‌فرمايد: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِى تَوَادِّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّى».

«افراد با ايمان در دوستى و نيكى و ترحم بر يكديگر همچون اعضاى يك پيكر‌اند كه چون عضوى از آن رنجور و دردمند شود، اعضاى ديگر قرار وآرامش نخواهد داشت».

مشروعيت دادن به سيستم چند حزبى، ووجود اپوزسيون و فعاليت آن در انتخابات و رسيدن به پارلمان و حصول حكومت از اساسات دموكراسى بشمار مي‌رود.

از ديدگاه اسلام نتيجه‌ی حتمى و انکار ناپذير چند حزبى تعصب کورکورانه براى حزب، اختلاف و تفرقه است که با اصل مسلم شرعى «اخوت اسلامى» و وحدت و يكپارچگى مسلمانان منافات دارد.

قرآن مسلمانان را از اختلااف و تفرقه برحذر داشته مي‌فرمايد:

﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١٠٥﴾ [آل‌عمران: 105]. «مانند كسانى نباشيد كه پراگنده شدند و اختلاف کردند، پس از آنکه دلايل روشن پروردگار به آنان رسيد».

و در آيه‌ی ديگر مسلمانان را از عواقب زشت اختلاف و تفرقه هشدار داده، نفاق و تفرقه را رديف عذاب‌هاى آسمانى، صاعقه‌ها و زلزله‌ها قرار داده‌است:

﴿قُلۡ هُوَ ٱلۡقَادِرُ عَلَىٰٓ أَن يَبۡعَثَ عَلَيۡكُمۡ عَذَابٗا مِّن فَوۡقِكُمۡ أَوۡ مِن تَحۡتِ أَرۡجُلِكُمۡ أَوۡ يَلۡبِسَكُمۡ شِيَعٗا وَيُذِيقَ بَعۡضَكُم بَأۡسَ بَعۡضٍ﴾ [الأنعام: 6].

«بگو: او قادر است كه از بالا يا از زير پاى شما عذابى بر شما بفرستد، يا بصورت دسته‌هاى پراگنده شما را باهم بياميزد، و طعم جنگ و خون‌ريزى را به بعضى به وسيله‌ی بعضى ديگر بچشاند ....».

قرآن نتيجه‌ی اختلاف و تفرقه را شكست، ذلت، از ميان رفتن قوت و قدرت، هيبت و عظمت مسلمانان مى‌داند: ﴿وَلَا تَنَٰزَعُواْ فَتَفۡشَلُواْ وَتَذۡهَبَ رِيحُكُمۡۖ وَٱصۡبِرُوٓاْ﴾ [الأنفال: 46].

«نزاع و كشمكش نكنيد، تا سست نشويد، و قدرت و شوكت شما از ميان نرود، صبر و استقامت كنيد».

زيرا جامعه‌ی كه اساس قدرت و اركان همبستکى‌هاى آن با تيشه‌هاى تفرقه كوبيده شود، سرزمين آنان براى هميشه جولانگاه بيگانگان و قلمرو حكومت استعمارگران بوده، هيبت و عظمت‌شان از دست مي‌رود.

بلكه چند حزبى را قرآن مرادف تفرقه و نفاق معرفى نموده، و در آيات متعدد با عبارات مختلف مورد نكوهش قرار داده‌است:

﴿وَمَن يَكۡفُرۡ بِهِۦ مِنَ ٱلۡأَحۡزَابِ فَٱلنَّارُ مَوۡعِدُهُ﴾ [هود: 17].

«هرکس از گروهها به قرآن ايمان نياورد، ميعاد‌گاه او آتش است».

﴿وَمِنَ ٱلۡأَحۡزَابِ مَن يُنكِرُ بَعۡضَهُۥ﴾ [الرعد: 36].

«از ميان گروه‌هاى كسانى هستند كه قسمتى از قرآن را نمى‌پذيرند».

﴿فَٱخۡتَلَفَ ٱلۡأَحۡزَابُ مِنۢ بَيۡنِهِمۡ﴾ [مريم: 37].

«گروه‌ها درميان خود اختلاف كردند».

﴿وَثَمُودُ وَقَوۡمُ لُوطٖ وَأَصۡحَٰبُ لۡ‍َٔيۡكَةِۚ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلۡأَحۡزَابُ ١٣﴾ [ص: 13].

«قوم ثمود، قوم لوط و مردمان‌ايكه اينها‌اند احزاب و دسته‌ها».

﴿وَلَمَّا رَءَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلۡأَحۡزَابَ﴾ [الأحزاب: 22].

«هنگاميکه مؤمنان احزاب و گروه مختلف کفار را ديدند».

در آيه‌ی اول و دوم، كفر و انكار را صفت احزاب قرار داده، و در آيه‌ی سوم اختلاف و تفريق را نتيجه‌ی گروه گرايى معرفى نموده است.

و در آيه چهارم قوم ثمود، قوم لوط و باشندگان‌ايكه كه در نتيجه‌ی كفر و تكذيب‌شان هلاك گرديدند، قرآن از آنها با صيغه‌ی حصر «احزاب» تعبير نمود.

همان‌گونه كه آيه‌ی سوره‌ی احزاب تشكيل گروه و اقوام مختلف كفار را در برابر مسلمانان احزاب تعبير نمود، زيرا مسلمانان با اختلاف موقعيت‌هاى جغرافياى، و تفاوت رنگ ، نژاد، زبان و ... همه يك گروه محسوب مى‌گردند.

در حديث‌هاى متعددى مى‌خوانيم كه پيامبر مسلمانان را از تفرقه و چند حزبى باشدت برحذر داشته، و مسير تحزب و فرقه‌گرائى را گمراهى و آتش دوزخ پيش‌بينى كرده است:

«إِنَّ هَذِهِ الأُمَّةَ سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلاَثٍ وَسَبْعِينَ فِرقة كُلُّهَا فِى النَّارِ إِلاَّ وَاحِدَةً. قالوا: من هي؟ قال: من كان على مثل ما عليه أنا وأصحابي».

«اين امت بر هفتاد و سه گروه تقسيم مى‌گردد که تمام اين گروه‌ها به استثناى يکى آن مستحق دوزخ‌اند، و اين گروه نجات يابنده گروهى‌اند که بر راه وروش پيامبر و ياران گران وى بوده باشند».

مگر نتايج تلخى چون ذلت و خوارى مسلمانان جهان، سقوط خلافت -كه رمز وحدت و يكبارچگى مسلمان بود-، از دست دادن عظمت ديرين‌شان و .. ثمره‌ی اختلاف مسلمانان نيست؟

مگر رمز شكست مجاهدين افغانستان و از ميان رفتن ثمره‌ی اين جهاد تفرقه و چند حزبى نبود؟

آيا انتخابات زمينه‌ساز براى برانگيختن تعصب‌هاى لسانى، نژادى، منطقوى و چند حزبى نيست؟

وعده‌هاى خيالى دروغين

در واقع عوام فريبان زيرك با وعده‌هاى خيالى دروغين، با سخنان پرطنين،
 اما اغلب بى‌معنى و واهى، مردم را به دادن رأى مثبت و منفى به اين يا آن حزب و شخص فرا مى‌خوانند، آنها را اغفال مى‌كنند. همين‌طور، درميان آنها احساس دروغينى از برابرى وخطاى ذهن به وجود مى‌آورند كه براى حكومت كردن بر كشور مانند هركس ديگر مناسب‌اند.

مبارزه‌ی طبقاتى

وقتى پولداران در برابر تهيدستان و بى‌نوايان قرار گيرند، انتخابات را مى‌برند.

وقتى هم كه در قدرت باشند قوانينى تصويب مى‌كنند كه به سود ثروت اندوزى باشد.

اين رفتار ترجيحى به سود طبقه‌ی توانگران مبارزه‌ی طبقاتى را تشديد و مرارتهاى زندگى تهيدستان را بيشتر مى‌كند.

انتخابات بذر نارضايى را درميان توده‌هاى فقير مى‌كارد و اين نارضايى ممكن است سر انجام به انقلاب منجر شود.

انتخابات از لحاظ اخلاقى

از لحاظ اخلاقى مردم را فرومايه مى‌گرداند. مبارزات پرتزوير و بهتان آميزى كه احزاب سياسى به راه مى‌اندازند نه تنها مسائل را مبتذل، بلكه فساد را نيز زياد مى‌كند.

انتخابات رهبران را فاقد اصول يا مرام اخلاقى مى‌كند، وتوده‌ها را به آدم‌هاى مصنوعى تبديل مى‌نمايد. ودستگاه ادارى هم فاسد مى‌شود.

هزينه‌ی زياد حكومت و ملت

انتخابات دموكراسى پر هزينه‌ترين شكل حكومت است، مبالغ هنگفتى صرف تبليغات و برگزارى انتخابات مى‌شود.

در كشور ثروتمندى مانند آمريكا، مليون‌ها دالر در انتخابات رياست جمهورى و مجلس سنا خرج مى‌شود. و در كشورهاى درحال رشد فقير هم وضع به همين منوال است.

از پول‌هاى هنگفتى كه توسط اداره وكميسيون انتخابات و كانديدان صرف انتخابات و نمايندگان مى‌شود، بهتر از اين مى‌توان استفاده كرد و در زمينه‌هاى: بازسازي، احداث فابريکه‌ها، زمينه‌سازی برای کاريابی افراد بيکار، احداث مكاتب، مساجد و توليد ملى سرمايه‌گذارى نمود.

ايرادها در مورد مشروعيت انتخابات

آيا رأى دهى شهادت است؟

هواداران نظام دموكراسى و برخى از ملا نماهاى منحرف راى دهى را به شهادت مقايسه نموده براى مشروعيت بخشيدن به اين نظام شيطانى و سيستم طاغوتى به دلايل و نصوصي كه در مورد شهادت وارد شده استناد نموده، با كمال وقاحت عدم شركت در انتخابات را كتمان شهادت و گناه مى‌دانند:

﴿وَلَا تَكۡتُمُواْ ٱلشَّهَٰدَةَۚ وَمَن يَكۡتُمۡهَا فَإِنَّهُۥٓ ءَاثِمٞ قَلۡبُهُۥ﴾ [البقرة: 283].

«شهادت را كتمان مكنيد، و هر كه آن را كتمان كند، قلبش گناهكار است».

در توضيح اين استدلال بايد گفت: آيا انتخابات سيستم اسلامى براى زعامت است ويا از اصول نظام‌هاى ساخته‌ی بشر است؟

در اين شكى نيست كه انتخابات سيستم دموكراسى براى رسيدن به قدرت، و از ساخته و پرداخته‌ی افكار بشر، و به هوا و هوس‌هاى بشرى برمي‌گردد كه قرآن از آن به «جاهليت» و «هوا پرستى» تعبير مى‌نمايد: ­﴿أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَ﴾ [المائدة: 50].

«آيا با سرپيچى از قانون الهى جويائى قانون جاهليت‌اند».

﴿ أَفَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ وَأَضَلَّهُ ٱللَّهُ عَلَىٰ عِلۡمٖ...﴾ [الجاثیة: 23].

«پس آيا ديدى كسى را كه هوس خويش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانيده».

قرآن ايمان و عدالت را شرط اساسى شهادت قرار داده‌است كه شهادت فرد غير مؤمن و غير عادل بر اساس نصوص صريح قرآن قابل پذيرش نمى‌باشد:

﴿وَأَشۡهِدُواْ ذَوَيۡ عَدۡلٖ﴾ [الطلاق: 2]. «و دو تن [مرد] عادل را از ميان خود گواه گيريد».

بر مبناى اين آيه بايد شاهدان: مؤمن، عادل و مرد باشند. و عادل از ديدگاه شرع شخصى كه از گناهان كبيره اجتناب نموده، و به گناهان صغيره اصرار نورزد.

و اصل مسلم ديگرى كه اسلام در مورد شهادت دارد اين است كه شهادت دو زن به مثابه‌ی يك مرد بوده، و در مواردى هم چون حدود، قصاص و ... زن حق شهادت را ندارد:

﴿وَٱسۡتَشۡهِدُواْ شَهِيدَيۡنِ مِن رِّجَالِكُمۡۖ فَإِن لَّمۡ يَكُونَا رَجُلَيۡنِ فَرَجُلٞ وَٱمۡرَأَتَانِ مِمَّن تَرۡضَوۡنَ مِنَ ٱلشُّهَدَآءِ﴾ [البقرة: 282].

«و دو شاهد از مردانتان را به شهادت طلبيد، پس اگر دو مرد نبودند، مردى را با دو زن، از ميان گواهانى كه (به عدالت آنان‏) رضايت داريد (گواه بگيريد)، تا (اگر) يكى از آن دو (زن) فراموش كرد، (زنِ‏) ديگر، وى را يادآورى كند».

اکنون از مفتيانى كه بر چهره نازيباى خود لباس زيباى اسلام را پوشانده به سيستم‌هاى طاغوتى مشروعيت می‌بخشند مى‌پرسيم:

طبق تعبير و تحريف شما رأى دهى شهادت بوده باشد، آيا شرط شهادت در اين رأى دهى‌ها منطبق است؟

شما بهتر مى‌دانيد كه كمسيون انتخابات براى كارت رأى‌گيرى، و براى كانديدان چه شرايطى دارد؟ آيا از شرايط آن عدالت رأى‌دهنده و يا كانديد است؟!.

و يا اينكه هر تبعه‌ی كشور محكوم به جرايم نباشد، حق شركت را دارد!.

و آن جرايم هم طبق نظام دموكراسى عبارت از تعدى به حقوق ديگران است، چون تخلف از احكام الهى از ديدگاه آنها عمل شخصى است، جرم محسوب نمي‌گردد.

آيا افراد فاسق، فاجر و بى‌بندوبار حتى معتاد به مواد مخدر حق رأى دهى را ندارند؟

آيا كفار چون هندوها، كمونيست‌ها و سيكولاريستها و .... حق رأى دهى را ندارند؟

اين كدام شهادت و كدام عدالت است؟!.

آيا در انتخابات جهان امروز موازين شرعى در شهادت زن مدار اعتبار قرار مي‌گيرد؟!.

آيا رأى دوزن يك رأى محسوب مي‌شود و يا اينكه اين اصل شرعى را نقض حق زن، وزن ستيزى مى‌پندارند؟

توصيه‌ی ما براى شيفنگان نظام غرب و هواداران انتخابات اينست:

شما حود بهتر مي‌دانيد كه: هدف شما رسيدن به قدرت از هر طريق و بهر وسيله‌اى بوده باشد، و يا بدست آوردن پول ناچيز در برابر کمپاين اين و آن است، بنابراين بهتبر برايتان اينستكه اين اهداف خود را از راه‌هاي ديگر بدست بياريد، نه با تحريف آيات و نصوص شرعى نظام‌هاى طاغوتى را صبغه‌ی شرعى و رنگ اسلامى داد، چون اين کار از ديدگاه قرآن منافقتى بيش نيست:

﴿يَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنۡ أَرَدۡنَآ إِلَّآ إِحۡسَٰنٗا وَتَوۡفِيقًا ٦٢ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُ ٱللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ وَعِظۡهُمۡ وَقُل لَّهُمۡ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ قَوۡلَۢا بَلِيغٗا ٦٣﴾ [النساء: 63-64].

«به خدا سوگند ياد مي‌کنند كه ما جز نيكويى و موافقت قصدى نداشتيم. اينان همان كسانند كه خدا مى‏داند چه در دل دارند پس از آنان روى برتاب و[لى] پندشان ده و با آنها سخنى رسا كه در دلشان [مؤثر] افتد بگوى».

آيا مي‌توان انتخابات را امانت، و کانديدا را اهل اين امانت شمرد؟

1. - نه تنها رفتن زنان در پارلمان حرام است، بلکه اصل پارلمان‌های موجود، شرکت و عضویت در آنها مطلقاً با اصول اساسی دین مبین اسلام منافات دارد، زیرا طبق تعبیر هواداران پارلمان عبارت از «هیئت مقننه» است، و از دیدگاه منطق اسلام هیچ یکی نه شخصی، و نه هیئت جز خداوند واحد قهار قانونگزار و قانون‌ساز نیست: ﴿إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ ﴿أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَ﴾. [↑](#footnote-ref-1)
2. - برخی از منحرفان به روايت جعلی که گويا عمر در دورهء خلافت خود زني را بنام ام عبد الله، به عنوان شاروال در مراقبت امور شهری گماشته بود، تمسک می‌جويند.

ولي حقيقت اينستکه: اين روايتی را که به عمر نسبت ميِ‌دهند، حتی سند ضعيف هم ندارد، بلکه کاملا بي‌اساس و موضوع است. [↑](#footnote-ref-2)